

بررسی صعود و نزول عیسی در قرآن با تکیه بر پیشینه مسیحی

روح الله نجفی *

چکیده

فهم شایع از عبارت قرآنی «بیل رفعه الله الیه»، زنده بالا برده شدن عیسی به آسمان نزد خداوند است اما برخی از نوادیشان معاصر ادعا کرده‌اند که قرآن بر زنده بودن عیسی در آسمان دلالت ندارد بلکه مراد از رفع عیسی، بالا بردن روح وی یا منزلت و درجه اوست. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که ادعای وفات عیسی و نفی صعود او به آسمان، با قطع نظر از پیشینه مسیحی قصه می‌تواند موجه باشد، زیرا در دو موضع قرآن، از «توفی» عیسی سخن رفته است.

با وجود این، گزاره‌های قرآن را باید با توجه به معهودات مخاطبان تفسیر کرد و آموزه قرآنی رفع عیسی، ناظر به باورهای مسیحی بیان شده است. باور به صعود عیسی در مسیحیت، پیشینه‌ای آشکار دارد و اگر مراد قرآن همان صعود معهود نبود، با قرینه‌ای شفاف، ذهن مخاطبان را از عهد پیشین منحرف می‌نمود، حال آنکه قرینه‌ای برای انصراف، ارائه نشده است و «توفی» عیسی به برگرفتن زنده او، تأویل پذیر است.

از دیگر سو، پذیرش عیسای زنده در آسمان، انتظار نزول و ظهور وی را به دنبال دارد و آیاتی از قرآن می‌تواند دال بر بازگشت عیسی فهمیده شود.

کلیدواژه‌ها: عیسی، صعود عیسی، نزول عیسی، قرآن و مسیحیت، فهم قرآن.

مقدمه

بر وفق عهد جدید، عیسی سه روز پس از مرگ بر صلیب به پاخاست و زنده شد و چهل روز بر

زمین بود و بعد به آسمان برده شد و بر سمت راست خدا نشست. بدینسان عیسی زنده در آسمان است و قرار است به زمین بازگردد تا حکومتی آسمانی را بر زمین برقرار کند. بازگشت عیسی ملازم زنده شدن مردگان و داوری وی بر ایشان است. از دیگر سو، شناخت پیشینه صعود و نزول عیسی با تفسیر پنج آیه قرآن (آل عمران/۵۵، نساء/۱۵۸، نساء/۱۵۹، مائده/۱۱۷ و زخرف/۶۱) به نحو مستقیم مرتبط است. در مقام فهم این آیات، دو دیدگاه گوناگون با یکدیگر رقابت دارند که یکی، بر وفق پذیرش صعود و نزول عیسی شکل گرفته است اما دیگری زنده به آسمان شدن عیسی را در قرآن منکر است و به تبع آن نزول وی را هم منتفی می‌داند.

اینک پرسش آن است که بر وفق قرآن، آیا عیسی زنده در آسمان است یا وی نیز به سان سایر پیامبران مرگ را دریافته است؟ اگر عیسای زنده در آسمان باشد، آیا قرآن بر فرود آمدن وی به زمین نیز دلالت دارد؟ و آیا بازگشت عیسی پیش از قیامت، مقبول قرآن است؟ افزون بر این، نسبت پیشینه صعود و نزول عیسی با فهم آیات قرآن به چه سان است؟ آیا شناخت پیشینه مسیحی این موضوع بر تفسیر آیات قرآن اثرگذار است؟ آیا در مقام فهم قرآن، مراعات پیشینه تاریخی این قصه ضروری است؟ یا آنکه آیات قرآن درباره عیسی را باید با قطع نظر از آن پیشینه و زمینه ادراک کرد؟

پیشینه مسیحی صعود و نزول عیسی

باور به صعود و نزول عیسی در مسیحیت، پیشینه‌ای دیرینه دارد و در مصادر مسیحی، آیات متعددی در این باره دیده می‌شود. در کتاب مقدس، عیسی یگانه شخصیتی نیست که از صعود وی به آسمان یاد شده است بلکه پیش از خبر دادن عهد جدید از صعود عیسی، در عهد عتیق از صعود ایلیا سخن رفته است. بر وفق عهد عتیق «چون یهوه اراده نمود که ایلیا را در گردباد به آسمان بالا برد، واقع شد که ایلیا و ایشع از جلجال روانه شدند» (کتاب مقدس، دوم پادشاهان، ۱/۲) در ادامه داستان، «چون ایشان می‌رفتند و گفتگو می‌کردند، اینک اراهه آتشین و اسبان آتشین ایشان را از یکدیگر جدا کرد و ایلیا در گردباد به آسمان صعود نمود» (همان، ج ۲، ص ۱۱).

در آیتی از قرآن نظیر «و انّ الیاس لمن المرسلین» (صافات/۱۲۳) از ایلیا با تعبیر الیاس، یاد شده است اما از صعود وی به آسمان، سخنی نرفته است. از دیگر سو، قرآن به هنگام یادکرد ادريس، از صعود وی به آسمان خبر داده است. بر وفق آیات «و اذ کُرِّفِی الْکِتَابِ اِدْرِیْسَ اِنَّهُ کَانَ صِدِّیقًا

نَبِيًّا وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» (مریم/۵۷-۵۶)، ادريس، پیامبری راستین بود و خدا او را به مکانی والا، بالا برد.

به گفته ابن عطیه (ص ۱۲۳۲) درباره «و رفعاها مکانا علیا» اختلاف شده است و گروهی آن را بالا بردن به سبب نبوت، تشریف و منزلت دانسته‌اند اما گروهی دیگر، مراد از آن را صعود به آسمان معرفی کرده‌اند.

عبدالله بن مسعود، صحابی نامدار پیامبر، «الیاس» را همان «ادريس» می‌دانست (همان‌جا) و حتی به جای «و انّ الیاس لمن المرسلین» (صافات/۱۲۳)، «و انّ ادريس لمن المرسلین» قرائت می‌کرد (ابن خالویه، ص ۳۷۷).

به نظر می‌رسد خبر عهد عتیق درباره صعود الیاس (ایلیا) به آسمان و گفتار قرآن درباره صعود ادريس به آسمان سبب شده است که عبدالله بن مسعود این دو را یک تن بداند، حال آنکه این حادثه ممکن است برای پیامبرانی متعدد رخ داده باشد، چنانکه در عهد عتیق از برکشیده شدن خونخ به آسمان نیز سخن رفته است. به گفته تورات، «خونخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد، زیرا خدا او را برگرفت» (کتاب مقدس، پیدایش، ۲۴/۵).

بنابراین قبض یک انسان از زمین و به آسمان بالا بردن او، نزد اهل کتاب معهود بوده است. در این خصوص، عهد جدید اظهار می‌دارد که عیسی پس از برخاستن از مرگ، چهل روز بر زمین ماند (نک: همان، اعمال رسولان، ۳/۱) و سرانجام وی «چنین شد که در حین برکت دادن ایشان از ایشان جدا گشته به سوی آسمان بالا برده شد» (همان، لوقا، ۵۱/۲۴). عیسی «به دست راست خدا بالا برده شد» (همان، ۳۳/۲) «خدای پدران ما آن عیسی را برخیزانید که شما به صلیب کشیده، کشتید. او را خدا بر دست راست خود بالا برده، سرور و نجات‌دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و آمرزش گناهان بدهد» (همان، ۳۱/۵-۳۰). «و سرور بعد از آن که به ایشان سخن گفته بود، به سوی آسمان مرتفع شده، به دست راست خدا بنشست» (همان، مرقس، ۱۹/۱۶).

اعتقاد حنابله به اینکه خدا، رسول اسلام را همراه خویش بر عرش خواهد نشاند، متأثر از این آیه در انجیل مرقس قلمداد شده است (جولدسیهر، ص ۱۲۳).

طبری ذیل آیه «...عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (اسراء/۷۹) از مجاهد نقل کرده است که «مقام محمود» آن است که خدا، پیامبر را همراه خویش بر عرش خود می‌نشاند (طبری، ج ۱۵، ص ۱۶۸).

از دیگر سو، به پیامبر نسبت داده‌اند که مراد از «مقام محمود»، شفاعت است (همان‌جا). طبری گرچه قول به شفاعت را از میان این دو قول، ترجیح می‌دهد (همان‌جا). اما بیان می‌دارد که روایتی از پیامبر، صحابه یا تابعان وارد نشده است که ادعای بر عرش نشاندن پیامبر را محال معرفی کند (همان، ص ۱۶۹).

همچنین در عهد جدید، گاه از ایستادن عیسی بر سمت راست خدا سخن رفته است: «اما او از روح القدس پر بوده به سوی آسمان نگریست و جلال خدا را دید و عیسی را به دست راست خدا ایستاده و گفت: اینک آسمان را گشاده و پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می‌بینم» (کتاب مقدس، اعمال رسولان، ۷/۵۶-۵۵).

صعود عیسی، فرود آمدنی نیز به دنبال دارد و ایمان داران باید بازگشت عیسی را انتظار کشند: «و آن گاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می‌آید» (همان، لوقا، ۲۱/۲۷). «... وقتی که ایشان همی‌نگریستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود و چون به سوی آسمان چشم دوخته می‌بودند، هنگامی که او می‌رفت، ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده، گفتند: ای مردان جلیلی! چرا ایستاده به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شده، باز خواهد آمد، به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید» (همان، اعمال رسولان، ۱/۹-۱۱).

ممکن است اشکال شود که زنده نگه داشتن عیسی در آسمان از جانب خدا چه فایده‌ای دارد؟ و آیا ضرورت دارد که خدا، مرتکب چنین امر خلاف عادتی شود؟ برای یافتن پاسخ این پرسش باید به بستر تاریخی ظهور مسیحیت نظر کرد. عیسی به سان یک رهبر انقلابی موعود، به طبقات تهی دست وعده دگرگونی اوضاع را می‌داد. به عنوان نمونه، عیسی «نظر خود را به شاگردان خویش افکنده گفت: خوشا به حال شما ای مساکین! زیرا ملکوت خدا از آن شما است. خوشا به حال شما که اکنون گرسنه‌اید، زیرا که سیر خواهید شد. خوشا به حال شما که الحال گریانید، زیرا خواهید خندید» (همان، لوقا، ۶/۲۱-۲۰). «لیکن وای بر شما ای دولتمندان! زیرا که تسلی خود را یافته‌اید. وای بر شما ای سیرشدگان! زیرا گرسنه خواهید شد. وای بر شما که الآن خندانید، زیرا که ماتم و گریه خواهید کرد» (همان، ۶/۲۵-۲۴). مراد از ملکوت خدا یا ملکوت آسمان‌ها، حکومتی آرمانی و موعود بود که عیسی به آن بشارت می‌داد. پیام وی، تحقق نعمت و رحمت در آینده‌ای نزدیک بود، بدان سان که فقیران و گرسنگان از فقر و گرسنگی نجات یابند.

بر وفق عهد جدید، عیسی «برای ایشان مثلی گفت که درخت انجیر و سایر درختان را ملاحظه نمایید که چون می‌بینید شکوفه می‌کند، خود می‌دانید که تابستان نزدیک است. و همچنین شما نیز چون ببینید که این امور واقع می‌شود، بدانید که ملکوت خدا نزدیک شده است. هر آینه به شما می‌گویم که تا جمیع این امور واقع نشود این فرقه نخواهد گذشت. آسمان و زمین زایل می‌شود، لیکن سخنان من زایل نخواهد شد» (همان، ۲۱/۳۳-۲۹).

در چنین شرایطی، ادعای مرگ عیسی برای پیروانش بسیار دور از انتظار و ناباورانه بود. در نتیجه قول به زنده شدن عیسی پس از مرگ، میان ایشان مقبولیت یافت و این باور پدیدار شد که عیسی دوباره ظهور می‌کند تا آرمان برپایی ملکوت خدا را دنبال نماید. بدینسان مسیحیان باور به عیسای زنده در آسمان را بیهوده نمی‌دیدند بلکه ضرورت داشت که او زنده در آسمان بماند و روزی بازگردد تا وعده‌های تحقق نیافته‌اش محقق گردند.

افزون بر این، انبیای پیشین در عهد عتیق، پیشگویی‌هایی از آینده آرمانی داشتند که به تحقق نیوسته‌اند. به عنوان نمونه، در عهد عتیق از روزگاری سخن رفته است که «گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل کوچک آن‌ها را خواهد راند. و گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌های آن‌ها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو، کاه خواهد خورد. و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر بازداشته شده، دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت. و در تمامی کوه مقدس من، ضرر و فساد نخواهند کرد، زیرا که جهان از معرفت یهوه پر خواهد بود» (مقدس، اشعیا، ۱۱/۹-۶).

در مسیحیت، دوران بازگشت عیسی زمان تحقق این وعده‌های خدا بر زمین است. از این رو، مرگ عیسی برای پیروانش نشدنی است و او باید زنده بماند تا این سنخ پیشگویی‌ها را به انجام و فرجام رساند.

از دیگر سو، عیسی به ایمان داران وعده داده است که ایشان را در روز بازپسین بلند خواهد کرد: «و اراده فرستنده من این است که هر که پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید» (همان، یوحنا، ۶/۴۰). «و هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم برخیزانید» (همان، ۶/۵۴).

در مصادر مسیحی، نزول عیسی همراه با داوری وی بر زندگان و مردگان است و بازگشت وی به زمین با زنده شدن مردگان پیوند دارد. بر وفق عهد جدید، «چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آن گاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست و جمیع امت‌ها در

حضور او جمع شوند و آن‌ها را از همدیگر جدا می‌کند...» (همان، متی، ۳۲/۲۵-۳۱). «آن گاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید: بیایید ای برکت یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید» (همان، ۳۴/۲۵). «پس اصحاب طرف چپ را گوید: ای ملعونان از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است» (همان، ۴۱/۲۵). «و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت اما عادلان در حیات جاودانی» (همان، ۴۶/۲۵).

بدینسان چون عیسی باز گردد، همه انسان‌ها به پا خواهند خاست و به سبب کردارشان حسابرسی خواهند شد. نیکان وارد حیات جاودان می‌شوند و شریران به آتش جاودانی افکنده می‌شوند.

فهم قرآن با نظر به پیشینه صعود و نزول عیسی

عموم اهل تفسیر، قرآن را قائل به صعود و نزول عیسی دانسته‌اند. تکیه گاه اصلی این دیدگاه، آیات «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ...» (نساء/ ۱۵۷-۱۵۸) است، زیرا عبارت «وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» تصریح می‌کند که دشمنان عیسی او را نکشتند بلکه خدا، عیسی را به نزد خویش بالا برد. این آیات از سخن یهود خبر داده است که به زعم خویش، عیسی را کشتند اما به واقع، عیسی را نکشتند و مصلوب نکردند بلکه امر برایشان مشتبه شد. در این آیات، رفع عیسی در مقابل قتل و تصلیب وی آمده است. اگر مراد از رفع عیسی، زنده بالا برده شدن وی باشد، این صعود زنده با نفی قتل و تصلیب، تناسب تام دارد اما ذکر بالا برده شدن روح یا منزلت عیسی پس از نفی قتل و تصلیب، چندان مناسب جلوه نمی‌کند، زیرا بالا بردن روح و منزلت با قتل یا تصلیب، منافاتی ندارد بلکه اگر عیسی، مقتول یا مصلوب شده بود، باز هم خدا، روح و منزلت وی را بالا می‌برد.

افزون بر این، از میان همه پیامبران و نیکان، تعبیر قرآنی «رفع به سوی خدا»، تنها برای عیسی به کار رفته است. این اختصاص در صورتی معنادار است که مراد از رفع، صعود زنده به آسمان باشد. اگر فرض شود که جسم عیسی به آسمان نرفته است و پیکر وی در زمین مدفون شده است، دیگر رفع به سوی خدا، مختص عیسی نیست بلکه برای سایر پیامبران و بلکه نیکان نیز رفع به معنای عروج روح و منزلت، محقق است.

اگر صعود زنده عیسی پذیرفته شود، مراد از «توفی» در آیه «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ فِي يَمِينِكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ...» (آل عمران/۵۵)، نمی‌تواند میراندن باشد بلکه مراد، برگرفتن عیسی به صورت زنده است.

«التَّوْفِيُّ» در لغت به معنای اخذ و قبض چیزی به صورت کامل است؛ مثلاً «تَوَفَّيْتُ الْمَالَ مِنْهُ» یعنی تمام مال را از او گرفتم (ابن منظور، ج ۱۵، ص ۴۰۰). حسن کلبی و ابن جریر، مراد از «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ» را قبض کردن عیسی بدون مرگ دانسته‌اند (بغوی، ج ۱، ص ۴۴۷). بر این اساس، خدا به عیسی اظهار کرده است که تو را بر می‌گیرم و به سوی خود بالا می‌برم.

با توجه به آیه پیشین «وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرًا لِلَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (آل عمران/۵۴) - خداوند در برابر مکر دشمنان عیسی، به سود عیسی مکر نمود و برگرفتن عیسی به صورت زنده و بالا بردن او، مصداق مکر خداست. به دیگر بیان، دشمنان عیسی نیرنگی اندیشیدند تا بر عیسی دست یابند و او را معدوم کنند اما خدا نیرنگی اندیشید که دست ایشان به عیسی نرسد و وی به مرگ بر صلیب مبتلا نشود بلکه زنده به آسمان رود. این آیات به آیه «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يُقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (انفال/۳۰) شباهت دارد که از مکر خدا در برابر مکر دشمنان رسول اسلام سخن گفته است. مکیان مشرک قصد داشتند پیامبر را محبوس کنند یا به قتل رسانند و یا از مکه برانند اما نیرنگ خدا بر نیرنگ آنان غلبه یافت.

چون در عبارت «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ» مراد از «توفی» برگرفتن عیسی به صورت زنده باشد، در آیه «...وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ...» (مائده/۱۱۷) نیز «تَوَفَّيْتَنِي» بر میراندن عیسی از جانب خدا دلالت ندارد بلکه مراد، زنده برگرفتن عیسی از جانب خدا است. تأویل «توفی» به زنده برگرفتن، لازمه جمع میان آیات دال بر «توفی» عیسی با عبارت قرآنی «وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» است.

در سوره مائده، سخن عیسی در گفتگوی با خدا آن است که من بر قوم خود شاهد بودم مادام که در میان ایشان زیستم ولی زان پس که مرا برگرفتی، تنها تو مراقب و ناظر ایشان بودی. هدف از این گفتگو، نفی الوهیت عیسی و توییح مسیحیان به سبب این عقیده است، چنانکه آیه پیشین با پرسش «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ...» (مائده/۱۱۶) آغاز شده است. بر وفق این آیه، خداوند از عیسی پرسش خواهد کرد که آیا تو، مردمان را گفتی که در فرودست پرستش خدا، پرستنده من و مادرم گردید؟

کارلوس آ. سگویا در مقام تاریخ گذاری آیات عیسی در قرآن، پیشنهاد کرده است که آیات ۱۱۶ و ۱۱۷ مانده در کنار دیگر آیات نفی کننده الوهیت عیسی، به زمانه عبدالملک بن مروان [خلیفه اموی از ۶۵ تا ۸۵ هجری] تعلق داشته باشند (Segovia, p.85). اما این پیشنهاد وجیه جلوه نمی کند، زیرا از منظر تاریخی، تأکید بر خدای واحد در زمره اصول اولیه اسلام بوده است و انتظار می رود که الوهیت عیسی، در همان زمانه رسول اسلام نفی شده باشد.

به هر تقدیر، با پذیرش صعود زنده عیسی به آسمان، دو آیه از قرآن، بر نزول وی منطبق می شود. نخست آیه «وَإِنَّهُ لَعَلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا...» (زخرف/۶۱) که بیان می دارد او موجب علم به قیامت است، پس در قیامت تردید مکنید.

مرتبط دانستن این آیه به نزول عیسی مبتنی بر آن است که ضمیر در «أنه» به «ابن مریم» بازگردد که در آیات پیشین از وی سخن رفته است: «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا...»^۱ (زخرف/۵۷).

قرائت اکثریت قاریان از عبارت «وَإِنَّهُ لَعَلْمٌ لِلسَّاعَةِ»، «عَلْمٌ» - به کسر عین و سکون لام- است اما برخی چون ابن عباس و ابوهریره، «عَلْمٌ» - به فتح عین و لام- خوانده اند (نحاس، ج ۴، ص ۱۱۳). «عَلْمٌ» به «ذکر و تنبیه و تعریف» (یادآوری، آگاه سازی و شناساندن) و «عَلْمٌ» به «دلالة و علامه» (دلالت و نشانه) معنا شده است (همان جا). «عَلْمٌ» مصدر است و به کار بردن مصدر، در بردارنده مبالغه است، یعنی او، چنان موجب علم می شود که گویا خود علم است.

در آیه «فَقَدْ جَاءَ اشْرَاطُهَا» (محمد/۱۸) که از آمدن نشانه های قیامت سخن رفته است، «أَشْرَاطُهَا» به «اعلامها» (علامت های آن) معنا شده است (رجاج، ج ۵، ص ۱۰).

به عقیده نیل رابینسون، قرائت «عَلْمٌ» - به فتح عین و لام- با ادعای اشاره داشتن آیه به بازگشت عیسی، تناسب تام دارد (Robinson, p.91).

از دیگر سو، قرائت ابی بن کعب، «وَإِنَّهُ لَذَكَرٌ لِلسَّاعَةِ» بوده است (فراء، ج ۲، ص ۷۵۵). فراء، معانی این سه قرائت را نزدیک به هم دانسته است (همان جا)؛ طبری با تکیه بر اجماع قاریان شهرها، قرائت به کسر عین را قرائت صواب می انگارد و قرائت ابی به صورت «لذکر» را هم مؤید قرائت به کسر عین می خواند (طبری، ج ۲۵، ص ۱۰۸).

به گفته نحاس (ج ۴، ص ۱۱۳)، درباره مرجع ضمیر در «إنه»، دو قول مطرح است که نخست عیسی و دیگری قرآن باشد. نحاس، ارجاع ضمیر به عیسی را روشن تر و موافق قول اکثریت، معرفی می کند (همان جا). ارجاع ضمیر به «عیسی»، می تواند بدین معنا باشد که خدا، عیسی را اندکی پیش از برپایی قیامت، به زمین فرود می آورد. بنابراین خروج عیسی، نشانه ای از قیامت

است و با آن، برپایی قیامت، دانسته می‌شود. به تعبیر سورآبادی (ج ۲، ص ۲۲۷۵) عیسی مقدمه قیامت باشد، چون وی از آسمان به زمین آید، قیامت برخیزد. به گفته ثعلبی (ج ۸، ص ۳۴۱) با نزول عیسی، به پاخاستن قیامت دانسته می‌شود و بر رفتن دنیا و روی آوردن آخرت، استدلال می‌شود.

موضع دیگر قرآن که به بازگشت عیسی اشاره دارد، آیه «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا» (نساء/۱۵۹) است. بر وفق این آیه، همه اهل کتاب پیش از مرگ عیسی به او ایمان می‌آورند و عیسی در روز قیامت بر آنان شاهد خواهد بود. این آیه پس از بیان کشته نشدن عیسی و بالا برده شدن او آمده است و ضمیر در «به» و در «موت» به عیسی بازمی‌گردد. واژه «اهل کتاب» گرچه دربرگیرنده یهود و نصاریست، اما مراد از اهل کتاب در این موضع، تنها یهود است، زیرا آیات قبل و بعد در مقام توییح و برشمردن خطاهای یهود است. سیاق آیات پیشین با عبارت ذیل آغاز می‌شود که به درخواست‌های نامعقول یهود از موسی و محمد، اشاره دارد: «يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً...» (نساء/۱۵۳).

تعبیر «الَّذِينَ هَادُوا» در آیه بعد - «فَبَطَلْهُمْ مِنَ الدِّينِ هَادُوا حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ...» (نساء/۱۶۰) - نیز نشان می‌دهد که موضوع سخن یهود و خطاهای او است. در این سیاق، پس از یادکرد رفع عیسی، بیان شده است که پیش از مرگ عیسی همه یهود به او ایمان می‌آورند.

خلاصه آنکه عیسی بر وفق «بل رفعه الله الیه»، به سوی خدا به آسمان رفته است، بر وفق «وانه لعلم للساعة» پیش از قیامت بازخواهد گشت و بر وفق «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» همه یهود به وی ایمان می‌آورند.

از دیگر سو، آیه «هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (غافر/۶۵) بیان می‌دارد که «الله» زنده است و معبودی جز او نیست، پس او را نیایش کنید و این خود را برای او خالص گردانید. این آیه نشان می‌دهد که توحید خالص با اختصاص صفت «الحي» (زنده) به خداوند، نسبت دارد.

به گفته شریعت سنگلجی، بسیاری از مسلمانان از خضر و الیاس مدد می‌جویند و در شدائد، به اینان متوجه می‌گردند. وی این مسئله را مصداق پیدایش معبودها و بت‌ها در مقابل حق متعال می‌داند و اعتقاد نادرست به حیات خضر و الیاس را ریشه این باور می‌شمارد (شریعت سنگلجی، ص ۳). به همین سان، در مصادر مسیحی، در آسمان بودن عیسی شبیه در آسمان بودن خدا است

و عقیده به عیسای زنده در آسمان، یکی از زمینه‌های انحراف مسیحیان در معبودانگاری عیسی است.

ممکن است از قرآن انتظار رود که در پی نفی معبودانگاری عیسی، این زمینه انحراف را نیز مسدود کند. در مقام رد این انتظار می‌توان گفت که مرده زنده کردن عیسی نیز در عقیده به معبود بودن او اثرگذار است اما قرآن این معجزه را نفی کرده بلکه آن را به اذن خداوند مقید کرده است و با تعبیر «أَحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» (آل عمران / ۴۹) از زبان عیسی آن را پذیرفته است.

فهم قرآن بدون نظر به پیشینه صعود و نزول عیسی

در دوران معاصر نواندیشانی چون محمدعبده، رشیدرضا، شلتوت، شریعت سنگلجی و صالحی نجف آبادی، باور رایج به صعود و نزول عیسی را به چالش کشیده‌اند و ادعا کرده‌اند که قرآن بر زنده بودن عیسی در آسمان دلالت ندارد.

قائلان به از دنیا رفتن عیسی به سان سایر انبیاء، بایسته است که در درجه نخست به آیه «...فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ...» (مائده/ ۱۱۷) استشهاد جویند، با این استدلال که اکثر کاربردهای قرآنی «توفی» برای دلالت بر مرگ است؛ همانند «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...» (سجده/ ۱۱)، «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ...» (نساء/ ۹۷)، «أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (یوسف/ ۱۰۱) و ... به گفته اهل لغت، «تَوَفَّى فُلَانٌ» یا «تَوَفَّاهُ اللَّهُ» هنگامی گفته می‌شود که خدا، روح شخص را قبض کند (ابن منظور، ج ۱۵، ص ۴۰۰).

به عقیده محمود شلتوت (ص ۵۲) «تَوَفَّيْتَنِي» در آیه ۱۱۷ مائده، بر میراندن عادی دلالت دارد، چون در قرآن، معنای غالب و متبادر از «توفی» مرگ است و اگر این واژه بخواهد در معنایی دیگر به کار رود، نیازمند قرینه صارفه است.

شلتوت (ص ۵۳) این وجه را هم نمی‌پذیرد که مراد از «تَوَفَّيْتَنِي»، میراندن عیسی پس از نزول وی از آسمان در آخر الزمان باشد با این استدلال که آیه از تعامل عیسی با قوم خود سخن می‌گوید و بنا بر فرض، آن قوم که عیسی در آخر الزمان بر آنان نزول خواهد کرد، قوم عیسی نیستند بلکه امت محمد هستند.

با این همه، در برخی آیات نظیر «هو الذی یتوفّاکم باللیل...» (انعام/۶۰) مراد از «توفّی»، ستاندن بیداری و هوشیاری به وقت خواب است. در این آیه، قرینه «باللیل» ذهن را از معنای میراندن منصرف می‌کند. درباره «توفّی» عیسی نیز می‌توان ادعا کرد که برای انصراف از معنای میراندن، قرینه وجود دارد و آن، پیشینه تاریخی قصه صعود و نزول عیسی است. البته «توفّی» به معنای زنده بر گرفتن، شاهد قرآنی دیگری ندارد.

اگر «توفّیتنی» در سوره مائده بر میراندن عیسی دلالت کند، در سوره آل عمران نیز تعبیر «انی متوفّیک و رافِعک الی» دالّ بر میراندن و بالا بردن عیسی است و چون رفع عیسی، پس از مرگ او ذکر شده است، مراد از رفع، نمی‌تواند بالا برده شدن به حالت زنده باشد بلکه باید معنایی دیگر برای آن جستجو کرد.

در این خصوص، می‌توان چنین انگاشت که خدا روح عیسی را ستاند و به نزد خود بالا برد بی آنکه دشمنان عیسی بر او سیطره یابند و او را بکشند. محمد عبده معنای ظاهر و متبادر از «توفّی» عیسی را میراندن عادی او می‌داند و بر این فرض، مراد از رفع پس از میراندن را رفع روح معرفی می‌کند (رشیدرضا، ج ۳، ص ۲۶۰). رشیدرضا نیز موافق این گفتار است (همان، ج ۶، ص ۱۸). شلتوت (ص ۵۴) در این باره بیان می‌دارد که مراد از رفع عیسی، بالا بردن جسم عیسی نیست بلکه بالا بردن مقام و منزلت او است.

بنابراین با فرض وجود روح، بالا بردن عیسی، بالا بردن روح اوست. البته بالا و پایین شدن برای اجسام معنادار است و روح اگر جسمانی قلمداد نشود، بالا بردن آن فاقد معناست، مگر آنکه مراد از بالا بردن روح، اعطای منزلت و درجه باشد. اگر به وجود روح قائل نباشیم، باز هم بالا بردن منزلت امری ممکن است.

برخی میان معنای بالا بردن روح و بالا بردن منزلت جمع نموده‌اند، چنانکه به عقیده شریعت سنگلجی (ص ۲۲) معنا آن است که ای عیسی تو را می‌میرانم و بعد از مردن، روح را بالا می‌برم و رتبه ات را محترم می‌گردانم.

شریعت سنگلجی (ص ۱)، اعتقاد به حیات عیسی را یکی از خرافات و موهوماتی می‌شمارد که به قرآن نسبت داده شده است. به عقیده وی حیات داشتن عیسی پس از پیامبر آخرالزمان با ختم نبوت منافات دارد، مگر ادعا شود که عیسی از پیامبری عزل شده و در شمار امت پیامبر آخرالزمان است. (همان، ص ۱۱) هویدا است که عزل یک پیامبر از پیامبری شاهد قرآنی ندارد.

به هر تقدیر، میراندن و بالا بردن روح عیسی یا بالا بردن منزلت او، مصداق غلبه مکر خدا بر مکر دشمنان عیسی است، زیرا خدا وی را از مصلوب شدن به دست آنان نجات داد.

آیه یاد شده، پس از بیان میراندن عیسی و بالا بردن او، چنین ادامه یافته است: «... وَ مُطَهَّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (آل عمران/۵۵) یعنی ای عیسی! تو را از گفتار کافران پیراسته می‌سازم و پیروان تو را تا روز قیامت بر کافران برتری می‌دهم. سپس بازگشت شما به سوی من است و میان شما درباره اختلافات شما، داوری می‌کنم.

اینکه آیه در مقام بیان سرنوشت عیسی، از ظهور مجدد وی بر زمین یاد نکرده است، می‌تواند نشانی از عدم پذیرش این گزاره در قرآن قلمداد شود.

از دیگر سو، عبارت «أَنِّي مُتَوَقِّئُكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ»، نشان می‌دهد که رفع عیسی در عبارت «بل رفعه الله الیه» نیز پس از میراندن است نه آنکه عیسی را زنده به بالا برده باشند. بنابراین هرچند در سوره نساء از میراندن عیسی سخنی نرفته است اما باید تقدیر «بل رفعه الله الیه» را «بل رفعه الله الیه [بعد آن توفاه]» دانست. اگر رفع عیسی به سوی خدا، همان مرگ او قلمداد شود، نیاز به محذوف انگاری نیز وجود ندارد. بر این فرض، عیسی بنده شایسته خدا بود و از مرگ او، به بالا رفتن به سوی خدا تعبیر شده است.

صالحی نجف آبادی (ص ۵۸۶) «رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» را کنایه از مرگ طبیعی عیسی می‌انگارد. به عقیده وی، همه انسان‌ها با مرگ به سوی خدا باز می‌گردند و این بازگشت به سوی خدا برای فجّار، عذاب است ولی برای ابرار، رفع درجه و منزلت است و می‌توان از آن، به رفع به سوی خدا تعبیر کرد (همان‌جا).

خلاصه آنکه در مقام فهم «بل رفعه الله الیه» دو وجه محتمل است که یکی زنده بالا رفتن و دیگری بالا رفتن روح پس از مرگ باشد. ملاحظه «بل رفعه الله الیه» در کنار «أَنِّي مُتَوَقِّئُكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ» وجه اخیر را موید می‌دارد.

بدینسان هرچند منابع مسیحی، وجه نخست را مؤید می‌دارند، اما تفسیر قرآن به قرآن بر تفسیر قرآن به متون مسیحی، تقدم و برتری دارد.

باورمندان به صعود زنده عیسی، گاه این پرسش را طرح کرده‌اند که چگونه در قرآن، عبارت «أَنِّي مُتَوَقِّئُكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ...» آمده است، حال آنکه خدا، عیسی را بدون «توقی» (میراندن) بالا برده است (رازی، ص ۴۷).

طرح این گونه پرسش نشان می‌دهد که عقیده به صعود زنده عیسی چنان در اذهان نقش بسته بود که آن را امری مسلم می‌انگاشتند و به جای پذیرش اخبار متفاوت قرآن، درصدد یافتن وجوه تأویلی برمی‌آمدند تا فهم قرآن را با پیشینه مسیحی داستان هماهنگ سازند.

به هر تقدیر، اگر صعود زنده عیسی به آسمان منتفی گردد، نزول وی نیز منتفی می‌شود. از این رو، برای آیات تفسیر شونده به نزول عیسی باید معنایی دیگر جستجو کرد.

در این خصوص، در عبارت «وانه لعلم للساعة...» می‌توان ضمیر را به عیسی بازگرداند، اما نزول عیسی را مراد ندانست، چنانکه به گفته آلوسی (ج ۱۳، ص ۹۴)، عیسی به سبب نزولش یا به سبب پدید آمدن بدون پدر یا به سبب مرده زنده کردن، دلیلی بر صحت قیامت است. شلتوت (ص ۶۴) این وجه را برگزیده است که ضمیر به عیسی بازگردد ولی ولادت بدون پدر او، مراد باشد. بر این فرض، مقصود از نشانه قیامت بودن یک رخداد، واقع شدن آن اندکی پیش از قیامت نیست، بلکه مراد آگاهی و آشنایی دادن به قیامت است. ولادت بدون پدر، نشانه قیامت است، زیرا به آدمیان می‌فهماند که خدای قادر بر خلقت بدون پدر، بر زنده کردن مردگان نیز توانا است.

با این همه، ظاهر آن است که علامت و نشانه قیامت بودن به معنای دلالت کردن بر نزدیک شدن زمان قیامت است. بر این اساس، به وجود آمدن عیسی بدون پدر یا مرده زنده کردن او در گذشته‌ای دور رخ داده‌اند و قیامت پس از این رخدادها نیامده است، پس این دو علامت قیامت نیستند، اما نزول عیسی اندکی پیش از قیامت است و می‌تواند نشانه‌ای بر فرارسیدن آن معرفی شود.

ابن عاشور (ج ۲۵، ص ۲۸۰-۲۷۹) ارجاع ضمیر به «عیسی» را بعید می‌انگارد و مرجع ضمیر را قرآن معرفی می‌کند. به عقیده وی، قرآن، با دلایل متنوع، مردمان را به وقوع قیامت، خبر می‌دهد و پس از آمدن قرآن که دربردارنده شریعت خاتم است، انتظار پایان یافتن عالم می‌رود (همان‌جا). مؤید این قول عبارت «فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا» است که از شک درباره قیامت نهی می‌کند و با ارجاع ضمیر به قرآن تناسب دارد، زیرا نزول قرآن رخ داده است اما نزول عیسی هنوز محقق نشده است که بر پایه آن از شک به قیامت نهی شود.

ابوالحسن شعرانی احتمال داده است که ضمیر «إنه»، به ظهور ملائکه برگردد، زیرا آیه پیشین - «وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ» (زخرف/۶۰) - بیان می‌دارد که اگر خدا بخواهد به جای شما مردمان، ملائکه را در زمین ساکن می‌گرداند. در ادامه، این آیه خبر می‌دهد که ظهور ملائکه در زمین، علامت قیامت است (شعرانی، ج ۳، ص ۱۱۵۸-۱۱۵۷).

از دیگر سو، منکران صعود و نزول عیسی، باید در آیه «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ...» (نساء/۱۵۹) ضمیر «موت» را به عیسی ارجاع ندهند بلکه فرد در حال مرگ از اهل کتاب را مرجع ضمیر قلمداد کنند. سیبویه تقدیر سخن را «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ [احدًا] إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» دانسته است (قیسی، ج ۲، ص ۳۳۳). بر این فرض، می‌توان «احدًا» محذوف را مرجع ضمیر معرفی کرد و معنا را چنین دانست که هیچ یک از یهود نیست جز آنکه پیش از مرگ خود به عیسی ایمان می‌آورد.

شریعت سنگلجی (ص ۳۹) این نظر را برگزیده است که ضمیر در «به» راجع به بیان سابق یعنی واقعه قتل و به دار آویختن مسیح باشد و از دیگر سو، ضمیر در «موت» راجع به اهل کتاب باشد. بر این اساس، معنا آن است که هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگ خود به عدم قتل و صلب، ایمان می‌آورد (همان‌جا).

تفسیر مزبور مبتنی بر این پندار است که همه آدمیان به وقت جان دادن، حقایق را مشاهده می‌کنند به گونه‌ای که فرصت ایمان آوری دارند، گرچه آن ایمان چون در غیر وقت بایسته، حاصل شده است، فاقد ارزش است. بنابراین ایمان در لحظه مرگ سود اخروی ندارد و اثر حقوقی دنیوی نیز بر آن مترتب نمی‌شود.

در آیات دیگر قرآن نیز از گفتگوی فرشتگان با جان دهندگان به وقت مرگ سخن رفته است. مثلاً در آیه «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا...» (نساء/۹۷) از ستم پیشگانی سخن رفته است که چون فرشتگان جان‌ایشان را گیرند، گویند در چه حال بودید؟ و آنان پاسخ دهند که ما را در زمین ناتوان ساختند. فرشتگان به آنان گویند: مگر زمین خدا پهناور نبود که در آن هجرت کنید؟

آیه فوق درباره مهاجرت ناکردگان در راه خداست و بعید است که بتوان آن را به همه افراد و همه مسائل تعمیم داد. بدینسان شاهدی حتمی وجود ندارد که همه آدمیان به وقت جان دادن، به همه حقیقت مطلع شوند.

از دیگر سو، ناباوران به عیسی زنده می‌توانند به آیه «وَمَا جَعَلْنَا لِشَرِّ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ» (انبیاء/۳۴) نیز استشهاد جویند، با این استدلال که عیسی مشمول عمومیت آیه است. این آیه خطاب به رسول اسلام اعلام می‌دارد که پیش از تو به هیچ انسانی، جاودانگی عطا نکردیم. آیا مشرکان پس از وفات تو، جاوید می‌مانند؟ مکیان مشرک به گونه‌ای از انتظار خود

برای وفات رسول اسلام سخن می‌گفتند که گویا قرار بود ایشان جاودانه گردند. از این رو آیه فوق چنین پرسشی را به میان می‌آورد.

باورمندان به عیسی‌ای زنده، برای دفع این استدلال، می‌توانند ادعا کنند که آیه ناظر به جاوید ماندن در زمین است و عیسی نیز جاودانه در زمین نماند بلکه به آسمان شد. افزون بر این، ممکن است مراد آیه آن باشد که پیش از تو هیچ کس نامیرا نشد. در این صورت، عیسی هم نامیرا نشده است بلکه پس از نزول، طعم مرگ را می‌چشد.

ثبات یا تحول رویکرد قرآن به صعود و نزول عیسی

در نگاهی ناواقع‌گرایانه ممکن است ادعا شود که آیات مختلف قرآن دربارهٔ صعود عیسی را نباید با یکدیگر جمع کرد. بر این فرض، سورهٔ نساء قائل است که خدا عیسی را زنده به نزد خود بالا برده است اما سورهٔ مائده قائل است که خدا عیسی را همانند سایر انسان‌ها میرانده است، چنانکه سورهٔ آل عمران هم بیان می‌دارد که خدا عیسی را میرانده و روح او را به نزد خود بالا برده است.

بر وفق این نگاه، حکایتگری قرآن از سرنوشت عیسی که در سوره‌های مختلف و با فاصله زمانی است می‌تواند متفاوت باشد، به سان نویسنده‌ای که دربارهٔ شخصیتی واحد، قصه‌های گوناگونی می‌نویسد. به دیگر بیان، سیر دعوت نبوی در مواجهه با اهل کتاب مراحل مختلفی را گذرانده است و آیات صعود عیسی را باید با عنایت به این سیر تاریخی بررسی کرد. از آغاز نزول قرآن، نوعی همگرایی میان قرآن با اهل کتاب دیده می‌شود که چون به دورهٔ مدنی می‌رسیم، این همگرایی کمرنگ می‌شود و به تدریج در برخی مسائل، راه قرآن از راه اهل کتاب جدا می‌شود. نمونهٔ بارز این مسئله، تغییر قبله از بیت المقدس به بیت الحرام است. در قضیهٔ صعود و نزول عیسی نیز ابتدا با پیشینهٔ رایج مسیحی مدارا شده است و در سورهٔ زخرف که مکی است، نزول عیسی علامت قیامت معرفی شده است. در دوران مدنی، در سورهٔ نساء نیز همان پیشینهٔ مسیحی با تعبیر «بل رفعه الله الیه» امضا می‌شود و حتی گفته شده است که همهٔ یهود پس از بازگشت عیسی به وی ایمان می‌آورند. اما به تدریج در اواسط دورهٔ مدنی، مسیحیان جزیرهٔ العرب نشان دادند که چندان مستعد گرایش به رسالت محمدی نیستند و باور به عیسی‌ای زنده در آسمان، یکی از عوامل انحراف ایشان در قول به معبود بودن عیسی است. در نتیجه در سورهٔ آل عمران - با فرض نزول آن پس از سورهٔ نساء - گفتار جدیدی دربارهٔ رفع عیسی بیان

شد. در این سوره، صفت «الحيّ» با تعبیر «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» (آل عمران / ۲) به عنوان صفت اختصاصی یکتاخدا یاد شد و با ذکر رفع عیسی پس از توفی وی - در عبارت «أَنِّي متوفيك و رافعك اليّ» - مفهوم تازه ای برای رفع پدیدار شد. در این مفهوم تازه، عیسی زنده به آسمان نرفت بلکه خدا او را میراند و سپس او را به نزد خود بالا برد. بدینسان قرآن بیان داشت که عیسی بالا برده شد، ولی نه آن گونه که شما می‌پندارید بلکه روح او بالا رفت. در سوره مائده نیز که پس از آل عمران فرود آمد، بار دیگر از وفات عیسی سخن رفت. بدینسان، هرچند بایسته است که گزاره‌های قرآن بر وفق پیشینه تاریخی آن گزاره‌ها فهمیده شوند اما قرآن حق روایتگری مستقل از رویدادهای گذشته را نیز دارد و ممکن است قرآن، آموزه مسیحی صعود زنده عیسی را تصدیق نکند، چنانکه مرگ وی بر صلیب را هم تصدیق نکرده است.

با این همه، فرض فوق خلاف پیراستگی قرآن از ناسازگاری درونی است و اصل آن است که متکلم واحد، متناقض سخن نمی‌گوید و اگر گفتارهای او، حاوی خبرهای متعدد است و امکان جمع میان آن‌ها وجود دارد، باید به جمع گرایید و دیدگاه واحدی را از او انتظار داشت. افزون بر این، تغییر رویکرد به صعود عیسی را نمی‌توان به تغییر حکم قبله شبیه کرد، زیرا تعیین قبله، خبر نیست بلکه انشای حکم است و حکم می‌تواند بنا به مصلحت تغییر کند اما صعود عیسی خبر از رویدادی تاریخی است و نمی‌توان بنا به مصلحت، دو تقریر ناسازگار از آن ارائه کرد.

نتیجه

به آسمان شدن عیسی و نشستن وی بر سمت راست خدا از آموزه‌های مهم مسیحیت است و به شاگردان عیسی مژده داده‌اند که وی باز می‌گردد.

به دلیل ذکر صعود و نزول عیسی در مصادر مسیحی، این قصه در فضای نزول قرآن شناخته شده و معهود ذهن‌ها بوده است. مخاطبان قرآن به سبب آن سابقه، رفع عیسی را زنده بالا برده شدن وی به آسمان می‌فهمیدند و اگر مقصود قرآن امضای آن عهد ذهنی نبود، با تعبیری واضح شبهه مزبور را برطرف می‌نمود نه آنکه با تعبیر «بل رفعه الله اليه» آن را تشدید کند. بدینسان، استنباط صعود و نزول عیسی از قرآن بر پیشینه مسیحی قصه اتکاء دارد.

اثرگذاری پیشینه این موضوع بر فهم از قرآن را در پنج محور ذیل می‌توان خلاصه کرد:

۱. قرآن در دو موضع از رفع عیسی از جانب خدا و به سوی خدا سخن گفته است که یکی «وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» و دیگری «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ» است.

درباره رفع عیسی، دو دیدگاه با یکدیگر رقابت دارند که یکی رفع را بالا بردن جسمانی به آسمان می‌داند اما دیگری رفع را به بالا بردن روح یا به بالا بردن منزلت و درجه تأویل می‌کند. بر وفق پیشینه مسیحی قصه، عیسی، به آسمان بالا برده شد و در سمت راست خدا نشست. بنابراین پیشینه، قرینه‌ای فراهم می‌آورد که مقصود از رفع عیسی در قرآن، بالا بردن شدن جسمانی او به آسمان باشد.

۲. در دو موضع از قرآن از «توفی» عیسی سخن رفته است که یکی «فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ» و دیگری «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ» باشد. در توضیح «توفی» عیسی، دو وجه با یکدیگر رقابت دارند که یکی مراد از «توفی» را زنده برگرفتن عیسی می‌داند اما دیگری آن را به قبض روح و میراندن وی معنا می‌کند. بر وفق پیشینه مسیحی، عیسی، زنده به آسمان رفت. بنابراین پیشینه، تقویت کننده معنا شدن «توفی» به زنده برگرفتن عیسی است.

۳. درباره مرجع ضمیر در عبارت قرآنی «انه لعلم للساعة»، وجوه ذیل مطرح است: قرآن، ظهور ملائکه و عیسی. با ارجاع ضمیر به عیسی نیز محتمل است که مراد تولد بدون پدر او یا مُرده زنده کردن او یا نزول او معرفی شود.

بر وفق پیشینه مسیحی، بازگشت عیسی ملازم زنده شدن مردگان و داوری وی برایشان است و این امر شبیه رخداد قیامت در قرآن است. از این رو، نزول عیسی از آسمان به زمین، می‌تواند نشانه نزدیکی قیامت معرفی گردد. بدینسان پیشینه مسیحی، این قول را موید می‌دارد که مرجع ضمیر در «انه لعلم للساعة» عیسی است و مراد، نزول و بازگشت او است.

۴. درباره مرجع ضمیر «موت» در عبارت قرآنی «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ»، دو وجه با یکدیگر رقابت دارند که یکی مرجع را اهل کتاب می‌داند اما دیگری آن را به عیسی بازمی‌گرداند. اگر ضمیر به اهل کتاب بازگردد، هر یهودی پیش از مرگ خود به عیسی ایمان می‌آورد اما اگر مرجع ضمیر عیسی باشد، ایمان همگانی یهود به عیسی، واقعه‌ای است که پیش از مرگ عیسی رخ خواهد داد. وجه نخست مبتنی بر آگاه شدن آدمیان به حقایق به وقت مرگ است اما وجه اخیر مبتنی بر بازگشت عیسی است. آموزه مسیحی بازگشت عیسی مؤید می‌دارد که ضمیر در «موت» به عیسی بازگردد.

۵. عبارت قرآنی «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» از بالا برده شدن ادریس خبر داده است. درباره رفع ادریس نیز به سان رفع عیسی دو وجه مطرح است که یکی رفع را بالا بردن به آسمان می‌داند اما دیگری رفع را به بالا بردن منزلت و درجه تأویل می‌کند. اگر رفع عیسی در قرآن، بالا بردن

جسمانی به آسمان باشد، رفع ادريس نیز چنین خواهد بود. بنابراین پیشینه مسیحی صعود عیسی بر تفسیر رفع ادريس در قرآن نیز اثر گذار است.

یادداشت‌ها

۱. سیاق چنین است: وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (۵۷) وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ (۵۸) إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹) وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ (۶۰) وَإِنَّهُ لَعَلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (زخرف/۶۱)

منابع

- آلوسی، شهاب الدین محمود بن عبد الله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، تحقیق: علی عبد الباری عطیه، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- ابن خالویه، حسین بن احمد، اعراب القرائات السبع و عللها، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۷ق.
- ابن عاشور، محمد الطاهر، تفسیر التحریر و التنویر، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی، ۱۴۲۰ق.
- ابن عطیه، ابو محمد عبد الحق، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز، بیروت، دار ابن حزم، بی تا.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق.
- بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، محقق: عبد الرزاق المهدی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- ثعلبی، احمد بن محمد، الكشف والبيان عن تفسیر القرآن، تحقیق: أبو محمد بن عاشور، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
- جولدسیهر، اجنتس، مذاهب التفسیر الاسلامی، ترجمه عبدالحلیم النجار، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۹۵۵.
- رشیدرضا، محمد، تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، قاهره: هیئة المصریة العامة للکتب، ۱۹۹۰.
- رازی، أبو عبد الله محمد بن أبی بکر، أنموذج جلیل فی أسئله وأجوبه عن غرائب آی التنزیل، تحقیق: عبد الرحمن بن إبراهيم المطرودی، ریاض، دار عالم الکتب، ۱۴۱۳ق.

زجاج، ابواسحاق ابراهیم السری، معانی القرآن و اعرابه، تصحیح: عرفان بن سلیم، بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۷ق.

سورآبادی، عتیق بن محمد، تفسیر سورآبادی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۱.

شریعت سنگلجی، محوالموهوم، بی‌جا، شرکت چاپخانه تابان، ۱۳۲۳.

شعرانی، ابوالحسن، پژوهش‌های قرآنی علامه شعرانی، گردآوری: محمد رضا غیائی کرمانی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۰.

شلتوت، محمود، الفتاوی، قاهره، دارالشروق، ۱۴۲۴ق.

صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله، پژوهش‌های قرآنی، تصحیح: محمدعلی کوشا، تهران، کویر، ۱۳۹۷.

طبری، محمد بن جریر، تفسیر الطبری: جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

فراء، یحیی بن زیاد، معانی القرآن، تحقیق عماد الدین بن سید آل درویش، بیروت، عالم‌الکتب، ۱۴۳۲ق.

قیسی، مکی بن ابی‌طالب، تفسیر الهدایة الی بلوغ النهایة، محقق: محمدعثمان، بیروت، دارالکتاب العلمیه، ۲۰۱۱.

کتاب مقدس (ترجمه قدیم)؛ شامل کتب عهد عتیق و عهد جدید، بی‌جا، انتشارات ایلام.

نحّاس، ابوجعفر احمد بن محمد، اعراب القرآن، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۲۰۰۴م.

Robinson, Neal, *Christ in Islam and Christianity*, Albany: State University of New York Press, 1991.

Segovia, Carlos A, *The Quranic Jesus: A New Interpretation*, Berlin: De Gruyter, 2019.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

A Study of the Ascension and Descent of Jesus in the Qur'an Relying on the Christian Background

Roohollah Najafi*

Abstract

The common understanding of the Quranic statement “God raised Jesus up toward Himself” is the ascension of Jesus to heaven alive, where He stands. However, some contemporary intellectuals have claimed that the Qur'an does not mean that Jesus ascended to heaven alive, but rather that Jesus was raised in spirit to a higher status. The present study shows that the claim of Jesus' death and the denial of his ascension to heaven, regardless of the Christian background of the story, can be justified, because the Qur'an explicitly states in two instances that God received Jesus. The word used in the Qur'an in these two instances can refer to ordinary death. Nevertheless, the statements of the Qur'an should be interpreted in accordance with the mentality of the audience, as consistent with Christian beliefs, which confirms the ascension of Jesus. In Christianity, belief in the ascension of Jesus has a clear history, and if the Qur'an did

* Kharazmi University

mf1981@yahoo.com

not mean the famous ascent, it would divert the minds of the audience by presenting a clear reason. So there is no reason for audience's mind to turn away from the living ascension, and the verses that say God received Jesus can be understood to mean receiving him alive. On this basis, the Quranic verses can be understood as indicating the return of Jesus.

Key Terms: *Jesus, Jesus ascension, Jesus descent, Quran and Christianity, understanding the Quran.*

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی